

ماهیت کنونی اسلام در ایران
گفتار ۱۸ فوریه ۲۰۰۸ هوشمند فتح اعظم
از رادیو پیام دوست

شنوندگان گرامی!

نمی‌دانم چه شد که دیروز مرغ خیال من، مرا به دوران کودکیم پرواز داد و بر بام دبستان نشاند. هیجان آمیخته به هول و هراسی که در روز اول مدرسه داشتم، چهره‌های بچه‌های غریبه‌ای که زیر چشمی آنها را می‌نگریستم، نیمکتی که با یک پسر دیگر بر آن می‌نشستم، معلمی که او را مانند خدا می‌شمردم، همه در نظرم زنده شد. یادم آمد از اولین اشعاری که گویا در کتاب دوم ابتدایی می‌خواندیم و حفظ می‌کردیم، این دو بیت بود که در سرداب ضمیر من طنین انداخت:

یکی بر سر شاخ بُن می‌برید خداوند بوستان نظر کرد و دید
بگفتا که این مرد بد می‌کند نه بر من، که بر نفس خود می‌کند

آقا معلم به زحمت معنای شعر را به ما فهماند که یک نفر بر سر شاخه نشسته بود و با ارّه‌ای در دست، ته شاخه را که به درخت چسبیده، می‌برید و صاحب باغ دید که وقتی ته شاخه بریده شود، این مرد که بر سرش نشسته، به زمین می‌افتد و دست و پایش می‌شکند و با افسوس گفت که این مرد بد می‌کند، زیرا به خودش ضرر می‌رساند. با آن که قصدش حرث کردن درخت و زدن شاخه‌های زیادی بود، ولی طرز بریدنش چنان بود که سبب شکستن دست و پای خودش می‌شد.

شنوندگان عزیز، چه بسا هر یک از ما در مرور به تاریخچه‌ی حیاتمان دیده‌ایم که در اصلاح امور خویش بر سر شاخه نشسته و بن‌اش را بریده‌ایم. چه بسا جماعات جهان و دولت‌ها بر سر شاخه نشسته و شاخه را بریده و خود را بر زمین افکنده‌اند. بلی، اشتباه کردن و خطا نمودن از خصایص انسان است که می‌گویند، جایزالخطاست و کسی را

نمی‌توان ملامت کرد که چرا خطا می‌کنی، اما آن چه هر انسان عاقلی باید از آن پرهیز نماید، تکرار خطاست. به عبارت دیگر، باید از خطا درس عبرت گرفت و دریافت که سبب بروزش چه بوده و از آن پرهیز کرد والا تکرار خطایی که بارها ضررش را دیده‌ایم، نه تنها عاقلانه نیست، بلکه مرتکب را مستحق ملامت و شماتت اهل خرد می‌سازد.

در این زمان روزی نیست که سخن از آن نرود که حقوق بشر که در اکثریت قریب به اتفاق کشورها شناخته شده و به مرحله‌ی اجرا درآمده، در ایران مراعات نمی‌شود، با آن که رسماً دولت ایران نیز بر آن صحه نهاده و پارلمان ایران نیز آن را تصویب کرده، امروز آن را پشت گوش انداخته‌اند و نتیجه آن شده که در مجامع بین‌المللی، در مصوبات و بیانیه‌های سازمان ملل و در صدها روزنامه‌ی و چاپی و یا روزنامه‌های الکترونیکی در اینترنت می‌خوانیم که جمهوری اسلامی ایران، قبل از روی کار آمدنش سخن از ترویج آزادی و برابری می‌راند و اعتلاء دین اسلام را می‌خواست و وعده رفاه و آسایش و خصب و نعمت می‌داد. اما امروز که ایران، جمهوری اسلامی شده، در عمل به هیچ یک از آن نویدها ترتیب اثر نداده و آنها را به مرحله‌ی عمل درنیاورده است. به طوری که در اسناد رسمی بین‌المللی، وقتی کشورها را از لحاظ تعمیم حقوق بشر و ترویج آن، درجه بندی می‌کنند، ایران را از جمله‌ی ده کشور به حساب می‌آورند که بیش از همه‌ی کشورها به نقض حقوق بشر پرداخته‌اند.

حقوق بشر، از قبیل حقوق متساوی زنان و اقلیت‌ها و دگراندیشان، همه در این جمع‌بندی می‌آید که دولت ایران همه را زیر پا گذارده و در نتیجه هر که را بخواهند، می‌گیرند و هر روزنامه‌ای را بخواهند، می‌بندند، هر کتابی را بخواهند از چاپش یا ورودش ممانعت می‌کنند. تمام کسانی که غیر از افکار رسمی حکومت در سر دارند، دچار تبعیض‌اند. یهودیان، مسیحیان، صوفیان و بهائیان و حتی مسلمانان سنی مذهب، همه دچار تبعیض‌اند و بعضی به کلی از حقوق خویش محرومند.

متأسفانه امروز دولتمدان جمهوری اسلامی ایران همان فکری را دنبال می‌کنند، که خود قبل از آن که بر کرسی قدرت نشینند، آن را به حکومت قبل از انقلاب نسبت می‌دادند و مردود می‌شمردند. اما آیا چه شد که دیگر امروز آن همه مردود نیست؟ از مملکت‌داری گذشته، جمهوری اسلامی خود را مروج اسلام و نهادن پایه‌های اعتلای اسلام و جلب نظر جهانیان به دین مبین اسلام اعلام نموده.

حال انصافاً ملاحظه فرمایید، آیا با این نحو کشورمداری و چنین اعمالی که به نام و به حمایت اسلام به عمل می‌آید، آیا این کارها سودآورده است، یا زیان بخشیده؟

باید ملاحظه کرد، در کتاب‌های تاریخ مرور نمود و دید، بلی اسلام فی الحقیقه وقتی بزرگ بود. تمدن بزرگی را به وجود آورد که محرک و پیشاهنگ تمدن امروز بشر گردید، یعنی باعث ترویج علوم و فنون شد. فرهنگ‌های مختلف را در هم آویخت و معجونی خوش‌گوار از جمع آنها به وجود آورد که مذاق جهان و جهانیان را شیرین ساخت. کاش اولیای امور در جمهوری اسلامی ایران، کسانی را وادار می‌کردند، درباره‌ی علل بزرگی آئین اسلام، در اعصار گذشته و تأثیرات عظیمی که در تمدن بشر داشته، به نحوی محققانه، نه سیاست‌مآبانه، تحقیق کنند و از نتایج، که دست آورده‌ی این گونه تحقیقات است، سود گیرند و آنها را برای تقویت اساس حکومت خویش به کار بندند.

طولانی‌ترین و درخشان‌ترین دوره‌ی حکومت اسلامی، دوره‌ای بود که آن را به نام دوره‌ی اندلس در تاریخ می‌شناسند. اندلس همان اسپانیای امروز است، در شبه جزیره‌ی ایبریا که اسپانیا و پرتغال را تشکیل می‌دهد. چون در اسپانیا بزرگترین شهری را که مسلمانان اول فتح نمودند، نامش اندلسیا بود، از این لحاظ این اسم را که اسم شهری است، مسلمانان بر تمام کشور اسپانیا اطلاق نمودند. ولی طولانی‌ترین و آبادترین و متمدن‌ترین حکومت اسلامی در تاریخ، همین فرمانروایی و خلافت اسلامی اندلس بود که نزدیک ۸۰۰ سال دوام یافت و تا سال ۱۴۹۲ طول کشید و قبل از انقراضش درخت تمدن بشری را باور ساخت و میوه‌ای خوشگوار بخشید که آن

همان دوره‌ی رنسانس یا عصر روشنگری است و همه می‌دانیم که در اورپا پیدا شد. تمدن عظیم عربی و اکتشافات و اختراعاتی که امروز ما می‌بینیم، در حقیقت دست آورد همان حکومت اسلامی اندلس است و در تاریخ اسلام هیچ سلسله‌ای و هیچ خلافتی از لحاظ عظمت ظاهری و نیز تأثیر معنوی در تمدن جهان به اندازه‌ی حکومت اسلامی اندلس در اسپانیا اهمیت نیافته است.

موفقیت این حکومت اسلامی در اندلس چه بود؟ تاریخ نشان می‌دهد، آنچه باعث حسن حکمرانی و نعمت و آبادانی آن حکومت مسلمان گردید، طرز حکومتشان بود، یعنی رفتارشان بر پایه‌ی حلم و بردباری و حرمت متقابل، با تمام اقوام تحت سیطره‌ی خود بود، چه یهودی و چه مسیحی و چه اشخاص دیگر و بر اثر این بردباری و عدالت‌پروری بود که عصر طلایی تمدن اسلام بردمید، هنر و صنعت و علوم و فنون و بازرگانی و داد و ستد اموال و افکار به همه‌ی افراد تحت آن حکومت سود بخشید. نعمت و فراوانی عطا نمود. کسی را از میان اکثریت مطلقه‌ی غیر مسلمان کشورها بر نمی‌انگیخت که دست به شورش زنند و آن حکومت اقلیت مسلمان را از میان بردارند، زیرا هر فردی چه مسیحی، چه یهودی و چه دیگران، خودش را تحت حکومت اسلامی محترم می‌دید. عقیده‌اش پیش دولتمندان و حکومت محترم بود و پاداش عملش محتوم بود و مردم اسپانیا چنین وضعی را حتی در دوره حکومت امرای مسیحی خود ندیده بودند. این بود که دست اتحاد به هم می‌دادند و تمکین حکومت اسلامی را قبول نمودند.

در آن زمان بوده است که مسجد و کلیسا و کنیسه در کنار هم ساخته می‌شد، چنانکه هنوز در آثار اسلامی حکومت اندلس در اسپانیا، باقی است و جهانگردان به تماشای آن و به تحسین فکر بلند مسلمانان دورانیش آن زمان می‌پردازند. قوام و دوام آن حکومت بردبار چنان بود که حتی بعد از آن که حکومت بنی امیه که فاتح اسپانیا بود، به دست خلفای عباسی منقرض شد، حکومت اسلامی اندلس همچنان برپای ماند و با

فروریختن حکومت بنی امیه، خلافت اسلامی اندلس از بین نرفت، زیرا قوام داشت و دوامش بر اثر طرز حکومتشان بود.

این دوره‌ی خلافت را عصر طلایی تمدن اندلسی می‌دانند. اما پس از نزدیک به ۸۰۰ سال، چون دولتیان مسلمان در اندلس دست از مسامحت و بردباری و همکاری بین طوایف و ادیان کشیدند و تعصبات روی کار آوردند و تفوق و برتری مذهب خویش را بر مذاهب دیگر روا داشتند، از همانجا سقوط آن حکومت شروع شد. زیرا پایه‌های بنای بلندی را که بر پا کرده بودند، به دست خود سست نمودند و کوه نظری و تعصبات مذهبی را وارد کشورمداری ساختند، تا آن که از هم پاشید و اسلام که مشوق و محرک مسلمانان در فتح آن نواحی بود و با همکاری دیگراندیشان و اقوام غیر مسلمان تمدن عظیمی به وجود آورده بود، به کلی از آن دیار رخت بر بست.

در صدر اسلام ملاحظه کنید: در مکه که بسیاری از مردم از بت پرستی دست برداشته و اسلام آورده بودند و به دین توحیدی خود فخر می‌کردند، شروع کردند به سب و لعن بت‌هایی که معبود قریش و اقوام دیگر در مکه بود. وقتی بت پرستان دیدند، آئین جدید سب شده که مردم که از یک قوم بودند، به لعن و طعن یکدیگر پرداختند، بت پرستان نیز به تبع مسلمانان نورسیده، آغاز به دشنام و مقدسات مسلمین کردند و به الله که آن را خدای مسلمین می‌خواندند، توهین نمودند و این جنجال و جدال چه بسا باعث می‌شد که اسلام نو پایه در مکه مورد هجوم قرار گیرد. اما قرآن در آیه‌ی ۱۰۸ از سوره‌ی انعام مسلمانان را از ناسزاگویی به الهه‌ی بت پرستان منع فرمود. رشید الدین میبیدی در کتاب کشف الاسرار که معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری است، آن آیه را چنین ترجمه کرده که از طرف حق تعالی به مسلمانان فرمان آمد که پرستیدگان ایشان را دشنام مدهید که ایشان خدای شما را دشنام گویند از بی‌علمی.

حال شنوندگان عزیز، ملاحظه کنید، حتی در صدر اسلام هرگاه که لازم بود، آئین جدید نضجی گیرد و از هجوم دشمنان نجات یابد، امر بر بردباری می‌شد.

و نیز به موجب تاریخ در زمان خلافت بنی عباس، چنان که می‌دانید، بغداد نیز مرکز فرهنگ و تمدن جهان آن روز گشت. این منقبت را بغداد از آن روی به دست آورد که باز خلفای عباسی بسیاری از علما و دانشمندان زمان را که زردشتی یا مسیحی یا یهودی بودند، به دربار خود دعوت نمودند و گنجینه‌های علوم و فنون را که نزد آنان بود، به عربی ترجمه نمودند که قرن‌ها منبع دانش اهل علم قرار گرفت و علمای بزرگی چون فارابی، ابوعلی سینا، ابن خلدون و صدها بزرگان دیگر در نتیجه‌ی این همکاری و هماهنگی به وجود آمد.

ببینید، چقدر فرق است میان این نهضت بزرگ‌منشی و بینش اسلامی که حتی با بودائیان و هندوان مساحمت نمود و عوامل مفید تمدنشان را بر تمدن اسلامی مزید ساخت. مثلاً در علوم ریاضی صفر را از هندیان آموخت و به جهان ابلاغ کرد و سبب جهش فوق العاده علوم ریاضی که سنگ‌بنای علوم جدید است، گردید. بلی، چقدر فرق است میان آن تمدن درخشان اسلامی که می‌گفتند: «همه جا خانه‌ی عشق است، چه مسجد، چه کنشت» و مسجد و دیر و کلیسا در کنار هم ساخته می‌شد، با اسلامی که حتی مسلمان سنی از ساختن مسجدی برای خود در پایتخت کشور اسلامی ممنوعند. چقدر فرق است بین آن اسلام که راهبان مسیحی در بزرگترین کتابخانه‌ی خود بیش از ۱۹۶ جلد کتاب نداشتند و می‌توانستند از کتابخانه‌ی کردوا یا قرطبه پایتخت خلفای اسلامی در اندلس که ۴۰۰ هزار جلد کتاب داشت، به فراگیری دانش پردازند. چقدر فرق است بین حکومتی که کشیشان می‌توانستند در مجامع علمی با مسلمانان هم‌معنا گردند و با هم به بحث و تحقیق پردازند با حکومتی که حتی هموطنان خود را به نام این که بهائی هستند و مسلمان نیستند، از تحصیل دانشگاه ممنوع می‌سازد.

آنچه در این گفتار آمده، به آن امید است که حکومتی که خود را مروج اسلام ناب محمدی می‌خواند و مدعی است که برای ترویج و اعتلای اسلام روی کار آمده

است، بعد از ۳۰ سال به کارنامه‌ی خویش نظر کند که آیا با این روش که پیش گرفته، خدمتی به اسلام نموده، یا برعکس نتیجه گرفته است.

امروز در شهرهای بزرگ امریکا و کانادا و سایر کشورها، تابلوهایی را بر فراز عمارت‌های بلندی می‌بینید که به فارسی نوشته‌اند: کلیسای مسیحی ایرانیان و هزاران نفر از ایرانیان مسلمان که پدر در پدر مسلمان بوده‌اند، با ملاحظه‌ی رفتاری که در جمهوری اسلامی ایران به نام دین اسلام می‌شود، امروز چنان مأیوس گشته‌اند که به کلیساهای مختلف از فرقه‌های مسیحی روی آورده‌اند و نسبت به اسلام که معبود آنها بود، امروز همان می‌اندیشند که متأسفانه کشیشان می‌اندیشند.

حال دوستان عزیز، آیا جای آن نیست و وقتش نرسیده است که مدعیان محبت و خدمت به اسلام از تاریخ پند گیرند و درس عبرت گیرند و در روش زیان بخش خویش تجدید نظر کنند؟ والا امیدی نیست که آنان خدمتی به کشور یا به دین اسلام بنمایند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال

جانتان خوش باد